

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۰۹	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۱۴
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم				
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»				
عنوان ۳	تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»				
عنوان ۴	مفهوم شناسی «نَعْبُدُ»: طاعت مطلق و استحقاق ذاتی				
عنوان ۵	انحصار حق طاعت در ذات پروردگار				
عنوان ۶	رابطه حدیث «رفع قلم» با حق الطاعة				
عنوان ۷	انواع اوامر الهی				
عنوان ۸	تفضلی بودن جعل عقاب و ثواب				
عنوان ۹	عبور مفازی متقین از دوزخ				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

بحث حاضر، به تحلیل عمیق مفهوم «عبادت» در واژه «نَعْبُدُ» می پردازد و آن را به معنای «طاعت مطلق و بی قید و شرط» تعریف می کند که ریشه ای کاملاً ذاتی دارد. استدلال اصلی آن است که این حق طاعت، منحصر از آن خداوند متعال است؛ زیرا او خالق، رازق و موجد هستی است. این یک اصل عقلی است که آفریدگار، حق هرگونه تصرف در آفریده خود را داراست و امر و نهی نیز نوعی تصرف محسوب می شود. آیات متعدد قرآن کریم، به ویژه در سوره نمل، با برشمردن افعال منحصر به فرد الهی در خلقت، همین پیوند میان خالقیت و استحقاق ذاتی عبادت را به اثبات می رسانند. در ادامه، مفهوم «حق الطاعة» و ارتباط آن با حدیث «رفع قلم» مورد بررسی قرار می گیرد. بر اساس این دیدگاه، عقل حکم می کند که حتی در موارد شک و عدم وصول بیان شرعی، احتیاط و اطاعت لازم است؛ بنابراین، حدیث «رفع قلم» از آنچه نمی دانند یک لطف و امتنان الهی است که این تکلیف عقلی را برمی دارد؛ و اگر چنین حق طاعتی در ذات پروردگار نبود، این رفع، معنای امتنان را از دست می داد.

همچنین به انواع اوامر الهی (تکوینی، تسخیری، تمکینی و تشریعی) اشاره کرده و بیان می دارد که حتی گناهکاران و متمردان نیز از دایره حکومت و قدرت الهی خارج نیستند و افعال اختیاری آنان در چارچوب «امر تمکینی» خداوند صورت می پذیرد.

در پایان، به این نکته پرداخته می شود که جعل ثواب و عقاب، هر دو، تفضلی از جانب خداوند است. ثواب، تفضّل است؛ زیرا بنده در برابر انجام وظیفه، استحقاق پاداش ندارد. عقاب نیز تفضّل است؛ زیرا خداوند با وضع آن، نظام عالم را سامان بخشیده است. بحث با نگاهی به مفاهیم معادشناختی به پایان می رسد و تبیین می کند که عبور از دوزخ برای همگان حتمی است؛ اما برای متقین که مصادیق اتم آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام هستند، این عبور از یک گذرگاه امن (مغاز) و بدون آسیب خواهد بود و در نهایت، اجازه ورود به بهشت، به دست «اصحاب اعراف» صادر خواهد شد.

مفهوم شناسی «نَعْبُدُ»: طاعت مطلق و استحقاق ذاتی

بحث ما در باب واژه «نَعْبُدُ» جریان داشت. در مطلب نخست بیان شد که براساس معنای لغوی، عبادت به مفهوم طاعت است؛ هرچند طاعتی مطلق و بی قید و شرط که ریشه در استحقاق ذاتی دارد. این عبادت، ناظر بر آن ذاتی است که فرد، آن را معبود خویش قرار می دهد. حتی کسانی که معبودان دروغین دارند، به سبب اعتقاد به استحقاق آنان در عبادت، اطاعت و تسلیم، آنها را «إله» می خوانند و مورد پرستش قرار می دهند.

انحصار حق طاعت در ذات پروردگار

نکته دوم آن بود که این طاعت مطلقه، منحصر از آن ذات پروردگار متعال است و هیچ موجودی نمی تواند در این حق، با او شریک گردد و همباز او باشد؛ زیرا:
اولاً: خداوند متعال، خالق، رازق و موجد ابتدایی و استمراری است؛ و این ارتکاز عقلی، بلکه عقلی، وجود دارد که خالق هر موجود، حق تصرف در آن را داراست. خالق یک چیز، هنگامی که آن را آفریده، مفهومش این است که همان گونه که اصل وجودش مدیون خالق است، کیفیت و نحوه وجودش هم به دست او خواهد بود.
پرسشگر: استحقاقش به چه صورت است؟

معظم له: ذاتی است؛ یعنی ذاتاً ممتنع است که غیر خدا استحقاق اطاعت داشته باشد؛ چراکه این استحقاق طاعت، فرع خلق و رزق است؛ یعنی چون خدای متعال، موجد است، «يَسْتَحِقُّ أَنْ يُعْبَدَ وَيُطَاعَ بِإِطَاعَةِ مُطْلَقَةٍ». لذا در قرآن کریم هم مکرراً و با عبارات مختلف، وقتی حق الوهیت در خدا حصر می شود و مثلاً می فرماید: «إِلَهُ مَعَ اللَّهِ»^۱، به همین مطلب اشاره شده که چون خدا خالق و رازق است و هستی شما در اختیار اوست، می تواند به شما امر کند و شما اطاعتش کنید. یکی از مواردی که به این مطلب، اشاره شده، آیه سوره نمل است که می فرماید:

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرُكُونَ﴾^۲

ما در صدد تفسیر این آیات نیستیم؛ ولی عبارت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بعد از آن است که خدای متعال به واکنش خود با اقوامی که از اطاعت او سرپیچی کردند، اشاره می فرماید و پیش از آن به سرنوشت قوم صالح و لوط، اشاره می کند. پس از آن است که می فرماید: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ حمد و ستایش از آن خداست و اوست که اختیار عقاب و امر دارد و اگر کسی از فرمانش سر پیچید، عقاب کند. «وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرُكُونَ»؛

۱. این عبارت در پنج آیه سوره نمل آمده: ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳ و ۶۴.

۲. سوره نمل: ۵۹.

سپس استدلال می آورد که خدا خیر است و اوست که می تواند امر و نهی کند و استحقاق اطاعت را دارد:

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْبَاطِلِينَ...﴾؛

آیا غیر از خدا کسی هست که چنین کند؟

﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ * أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْبَاطِلِينَ * أَمَّنْ يَكْنُزُ السَّيِّئَاتِ وَالْطَّيِّبَاتِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْبَاطِلِينَ * أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ فَلَّ هَاتُو أَبْرَهَانَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ﴾؛

فراز ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ به همین قدرت خدای متعال، اشاره دارد که قومی را جایگزین قومی دیگر می سازد.

﴿أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْبَاطِلِينَ * أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ فَلَّ هَاتُو أَبْرَهَانَكُمْ إِنَّكُمْ صَادِقِينَ﴾؛

این آیات می فرماید آیا به جز خدا کسی هست که استحقاق عبادت داشته باشد و این کارها را بکند؛ بیافریند، رزق دهد و در جهان هستی، تصرف کند؟ اگر کسی جز او نیست، پس اوست که حق تصرف در انسان را هم دارد؛ چون امر و نهی نیز نوعی تصرف است که فرمان می دهد چگونه باشید یا نباشید. کسی که با «کُن» او همه چیز، پیدا می شود:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱

اصلاً بشر با «کُن» الهی و امر او پدید آمده و زندگی می کند و آنگاه که نتیجه امر و فرمان اوست، پس او حق امر و نهی وی را دارد؛ یعنی حق دارد اطاعت شود. این حق اطاعت، حقی نیست که از غیر او گرفته شده باشد؛ بلکه هر مطاعی جز خدای متعال باید حق اطاعت خویش را از یک واجب الطاعة بالذات بگیرد که او هم غیر از خداوند یکتا نیست؛ اما خدای متعال حق اطاعت خود را از چیز یا کس دیگر و مبدأ بالاتر نمی گیرد؛ بلکه خود، حق اطاعت دارد و این همان حق عبودیت و عبادت است.

رابطه حدیث «رفع قلم» با حق الطاعة

پرسشگر: ...

معظم له: با این حال، اگر امر فرماید، اطاعت از آن امر، واجب است؛ لیکن وجود قدرت امر یا نهی در خداوند، بدین معناست که می تواند حق الطاعة خویش را از بنده بردارد. بنابراین در مباحث اصولی، بیان شده که در صورت احتمال امر و نهی خداوند، باز هم حق اطاعت دارد؛ یعنی اگر به امر و نهی الهی، علم یابید، حق طاعت خداوند ثابت است و تخلف از امر و نهی معلوم خدا جایز نیست و عقلاً استحقاق عقاب دارد؛ اما در باب امر و نهی غیر معلوم و زمانی که احتمال امر یا نهی می دهیم، بر مبنای حق الطاعة عقلی، این نیز عقلاً وجوب امتثال دارد؛ یعنی اگر احتمال دهید که مولا امری دارد و چیزی خواسته، حق تمرد ندارید. لذا استاد شهید ما در برابر برائت عقلیه شیخ انصاری، قائل به احتیاط عقلی است و ما نیز این نظر را پذیرفته ایم. پس «قبیح استحقاق عقاب بلا بیان» را قبول نداریم و «بنده يستحق العقاب وإن لم یبینه الله

۱. همان: ۶۰ - ۶۴.

۲. سوره آل عمران: ۵۹.

حکمه». اما به برائت شرعیه، قائلیم؛ یعنی معتقدیم که خدا تسهیلاً و تخفیفاً و تفضلاً فرموده «رفع ما لا يعلمون»؛ لذا در روایت آمده است که خدای متعال رفع قلم از «ما لا يعلمون» را «مَنْ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ وَامْتِنَاناً عَلَيْهِمْ»، از روی دوششان برداشته و فرموده می‌توانید چیزی را که نمی‌دانید و علم به حرمت آن ندارید، مرتکب شوید یا اگر به وجوبش عالم نیستید، امکان ترکش را دارید. رفع قلم از «ما لا يعلمون»، امتنانی است و اگر شرعی نبود، باید حتی اگر احتمال هم می‌دادیم و بیانی هم در کار نبود، اطاعت می‌کردیم؛ یعنی به احتیاط، روی می‌آوردیم.

بدین‌روی است که می‌گوییم رفع قلم، یک رفع امتنانی است؛ وگرنه اگر عقلی بود، موجب امتنان نبود. اگر حرف شیخ و برخی از اصولیان ما که قائل به قاعده «قبح عقاب بلا بیان» شده‌اند و معتقدند که عقل می‌گوید اگر بیانی نیامد، خدا نمی‌تواند بنده را عقاب کند و بنده، استحقاق عقاب ندارد، صحیح بود، آنگاه چه می‌شد؟ مثلاً اگر بنده‌ای در جایی، احتمال حرمت یک فعل را داد، اما مرتکب آن شد، به حکم عقل، خدا حق عقابش را ندارد و به عقابش حکم نمی‌کند. اگر عقل به عقاب او حکم نمی‌دهد، «رفع قلم از ما لا يعلمون» به چه کار می‌آید؟ پس چیز تازه‌ای نیاورده؛ چون عقلاً مرفوع است. یکی از ادله حق الطاعه‌ای که مرحوم استاد شهید صدر می‌فرماید، همین است که خود حدیث رفع، دلیل بر این است که اگر این رفع نبود، استحقاق عقاب، وجود داشت؛ اما استحقاق عقاب با رفع، برداشته می‌شود.

پرسشگر: ...

معظم‌له: یعنی چه بخواهند و چه نخواهند. در اینجا یک نکته، بسیار مهم است و آن اینکه عُصَات و معصیت کارانی که قصد اطاعت خدا را ندارند، مطیع خدا نیستند؟ اینان در مقام تکوین، چه بخواهند چه نخواهند و «رَغْمًا عَلَى أَنْفِهِمْ»، به ناچار در چارچوب قانون خدا حرکت می‌کنند؛ هرچند که تکبر می‌ورزند و در افعال اختیاری خود، تمرد می‌کنند و سجدہ نمی‌کنند؛ اما در اعمال غیراختیاری، مطیع خداوندند.

انواع اوامر الهی

ما در رساله «طلب و اراده» گفته‌ایم که امر الهی بر چند نوع است:

➤ امر تکوینی؛

➤ امر تسخیری؛

➤ امر تمکینی؛

➤ امر تشریعی.

امر تمکینی، به این معناست که خدای متعال تمکین انجام کار را به انسان می‌بخشد و بنابراین، کسانی که ظلم و قتل می‌کنند نیز در چارچوب امر خدا عمل می‌کنند؛ اما در امر تمکینی خداوند می‌گنجند؛ یعنی خدا قدرت این کار را به ایشان داده است تا ایشان را بیازماید؛ لذا اگر بخواهد این قدرت را در یک لحظه، از آنها بگیرد و مثلاً به یک سنگ جامد، تبدیل کند، می‌تواند. اما چنین نکرده، بلکه این فضا را ایجاد کرده تا بندگانش آزموده شوند. این امر تمکینی است و آیه سوره اسراء که مفسران در تفسیرش دچار اختلاف شده‌اند و می‌فرمایند:

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾؛

امر به معنای امر تمکینی است، نه به معنای امر تشریعی به اینکه گفته باشیم کار خلاف بکنید و آنان به فسق، روی آورند؛ وگرنه این امر، مخصوص مترفین و فاسقین نیست؛ بلکه به صالحان نیز امر می‌کند؛ لذا امر در اینجا امری است که فسق هم بر آن مترتب می‌شود: «أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا». نکته‌ای که قرآن بر آن تأکید می‌ورزد، این است که قدرت الهی بر همه چیز، محیط است و کسی تصور نکند که شخص متکبر، جبار و متمرد از امر خدا، از قدرت خدا و دایره امر و نهی او خارج است؛ بلکه در دایره حکومت خدا دست به این اعمال می‌زند. در دعای کمیل هم می‌خوانیم:

«وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ»

هیچ‌کس نمی‌تواند از حکومت خدا بگریزد و مدعی باشد که خارج از حکومت او عمل می‌کند. هرکس هرچند جبار و قدرتمند باشد و تخلف، تمرد و عصیان کند، باز در چارچوب حکومت خدا عمل می‌کند.

ادامه بحث

پس اولاً حق طاعت الهی، دلیل عقلی دارد و دلیل عقلی نخستش این است که خدا خالق، رازق و موجد است؛ لذا معنای موجدیت این است که وجود همه با «کن» و امر او ساخته شده، پس او می‌تواند به من امر الزامی کند که چنین کنم یا چنین نکنم؛ وگرنه هرکس، حق امر الزامی ندارد تا دیگران را به انجام کاری، وادار سازد. الزامی بودن امر، به این معناست که استحقاق عقاب را به دنبال خود دارد و می‌تواند در صورت تخلف، متخلف را عقاب کند. پس چون خدا خالق است، می‌تواند امر الزامی کند و حق دارد امر کند و اطاعت شود؛ یعنی بر تخلف، حق عقاب دارد. این معنای حق طاعت عقلی است.

پرسشگر: اگر کسی غیر خدا چنین حقی برای خود، قائل باشد، به چه معناست؟

معظم‌له: بدین معناست که چنین کسی از طرف خدا برای خودش مولویت قائل است و الا حق اطاعتش ذاتی نیست؛ بلکه عرضی است. حاکم اگر مشروع باشد، اطاعتش واجب است، منتها از این باب که خدای متعال به اطاعتش امر کرده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۱. «أُولِي الْأَمْرِ» به معنای کسانی است که خدا به ایشان حق امر داده و «امر» در این آیه، در مقابل نهی است؛ یعنی صاحب امر است که مقامی بسیار والا به شمار می‌رود و بالاترین مقامی که خدای متعال به بشر می‌دهد، حق امر و نهی مردم است. این حقی است که خدا به رسول داده و امام و نائب‌الامام نیز در اصل، نائب رسولند و از سوی رسول، مجازند در محدوده‌ای که خدا تعیین کرده، به امر و نهی مردم بپردازند.

تفضلی بودن جعل عقاب و ثواب

بنابر آنچه در مطلب نخست گفتیم، عقاب و ثواب هم مخصوص خداوند است و اوست که استحقاق عقاب و ثواب دارد. مهم آنکه، هم جعل عقاب، تفضّل است و هم جعل ثواب. تفضلی بودن جعل ثواب، روشن است؛ چون ما استحقاق ثواب نداریم و اگر خدا را اطاعت کردیم، باید چنین می‌کردیم و حق اوست که اطاعت شود؛ لذا انتظار اجر و مزد در برابر اطاعت او بی‌جاست و عقل به آن، حکم نمی‌کند؛ اما عقابی که جعل می‌کند و درباره‌اش فرموده است:

﴿قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ * لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱؛

اگر خدا عقاب متمردان را بر خویش فرض نمی کرد... «لَکِنَّکَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُکَ أَقْسَمْتُ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَأَنْ تُخَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ وَأَنْتَ جَلَّ تَنَازُکُ قُلْتُ مُبْتَدِئاً وَتَطَوَّلَتْ بِالْإِنْعَامِ مُتَّكِرِماً أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا یَسْتَوُونَ». فرمود هرکس تخلف کند، باید به دوزخ رود؛ اما بعد فرمود کسانی که تخلف کنند اما مؤمن باشند، مشمول عفو می گردند و از دوزخ، بیرون آورده می شوند.

این بخش از دعای «کمیل» که از عالی ترین فرازهای آن است، چنین معنا می دهد که هرکس تخلف کند، از جهنم می گذرد؛ بلکه همه از آن می گذرند. جهنم، معبر است؛ منتها اهل ایمان در عبور از این معبر ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً﴾^۲ و صراط همین است و برخلاف تصور عام، از درون دوزخ می گذرد نه از روی آن. اگر تفضل الهی و شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نباشد، کسی که معصیت کرده، باید به اندازه معصیتش بسوزد و سپس رد شود؛ چون بهشت جای معصیت کاران نیست؛ ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا﴾^۳. این حتمی و مقضی است.

عبور مفازی متقین از دوزخ

پرسشگر: اهل بیت علیهم السلام نیز به دوزخ وارد می شوند؟

معظم له: بله؛ اما ایشان بر اعراف، جای دارند که درباره اش می فرماید: ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾^۴؛ آنان رد می شوند؛ اما عبورشان مفازی است. اگر حضرت فرمود: «فُرْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ» یا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی و شیعتہ هم الفائزون»، به ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً﴾ ارتباط دارد؛ یعنی متقین از مفاز می گذرند و «مفاز» در زبان عرب به معبر امن گفته می شود. در قدیم که از صحراها می گذشتند، چون ناامن بودند و درنده، خزنده، دزد و راهزن، مسافران را تهدید می کرد، راه های امن را شناسایی می کردند تا با خطر کمتر، از آن بگذرند. این راه های امن را «مفاز» می گفتند و قرآن کریم نیز می فرماید: ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً﴾. اما متقین کیانند که خدا درباره شان فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً﴾^۵؟ متقین، شامل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و دیگر ائمه هدی علیهم السلام است. خداوند در معرفی متقین می فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ * وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۶؛

ایشان متقینند و مفاز، مخصوص این متقین است و آنان با عبور از این مفاز، هیچ آسیبی از دوزخ نمی بینند؛ وگرنه همه باید از این معبر بگذرند. اما پس از عبور، حکم، حکم ائمه اطهار علیهم السلام است و این البته پس از افراز، صورت می گیرد و فرمان می رسد که:

۱. سوره ص: ۸۴ و ۸۵.

۲. سوره نبا: ۳۱.

۳. سوره مریم: ۷۱.

۴. سوره اعراف: ۴۶.

۵. سوره فرقان: ۷۴.

۶. سوره زمر: ۳۲ و ۳۳.

﴿وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ﴾^۱؛

و این امتیاز، با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می گیرد. این مطلب، نه تنها در روایت، بلکه در قرآن نیز ذکر شده. آیات
سوره اعراف از این دست آیات است که می فرماید «رجال الاعراف» می گویند:

﴿ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾^۲؛

وگرنه تا فرمان دخول اصحاب اعراف صادر نشود، متقین و صالحین، وارد بهشت نمی شوند؛ بلکه ایشان با اجازه
ورودی که اصحاب الاعراف به ایشان می دهند، به بهشت می روند و الا پیش از آن می فرماید: «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»^۳؛
با اینکه طمع ورود به بهشت دارند، اجازه نمی یابند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی

۱. سوره یس: ۵۹.

۲. سوره اعراف: ۴۹.

۳. همان: ۴۶.